



The Transformation of Women's Subjectivity: A Sociological Study of the Works of Female Poets from Lorestan (1980-2020)

Maryam Karami¹ | Masoud Zamani Moghadam² | Maryam Maleki Sadeghi³

1. MA in Sociology, Department of Sociology, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-mail: karami.maryam2000@gmail.com

2. Corresponding Author, Assistant Professor of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran. E-mail: zamanimoghadam.ms@lu.ac.ir

3. PhD Student in Political Science, Islamic Azad University, Khorramabad Branch, Iran. E-mail: malekisadeghi@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 10 April 2025

Received in revised form 22

May 2025

Accepted 20 July 2025

Published online 14 June 2026

Keywords:

The female poets of Lorestan,
Julia Kristeva, abjection,
sociology of literature, social
criticism.

ABSTRACT

This study, using Julia Kristeva's theory of abjection and employing thematic analysis, explores and uncovers the hidden meanings and themes in the works of female poets from Lorestan between 1980 and 2020, examining the evolution of their poetry. To achieve this, fourteen poetry collections by seven Lorestanian female poets were purposefully selected for analysis. Most of the works focus on romantic themes and unspoken personal experiences with an individualistic approach to the "I," and in the works of some poets, an independent self, the semiotic, and subjectivity are absent. However, in the process of literary evolution, some poets have transcended the realm of individuality and personal love, moving toward critical thinking and the critique of socio-cultural structures. With their poems oriented toward political, cultural, and social values, the poets have managed to expand the boundaries of subjectivity by conceptualizing and abjecting the current state. This has turned poetry, through its language and conceptual groundwork, into a tool of resistance against the symbolic patriarchal system and a critique of societal conditions. In this journey, the poets seek to purify their minds from impurities, striving to distance themselves from the decay of identity and the collapse of human values while engaging in a continuous battle against individual and social pollution. Therefore, it can be said that this transformation in women's subjectivity has strengthened their role as influential agents in society.

Cite this article: Karami, M., Zamani Moghadam, M., & Maleki Sadeghi, M. (2026). The Transformation of Women's Subjectivity: A Sociological Study of the Works of Female Poets from Lorestan (1980-2020). *Sociology of Art and Literature (JSAL)*, 17 (2), 93-110 .DOI :<https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.393093.666382>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.393093.666382>

تحول سوژگی زنان: مطالعه جامعه‌شناختی آثار شاعران زن لرستانی (۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰)

مریم کرمی^۱ | مسعود زمانی مقدم^۲ | مریم ملکی صادقی^۳

۱. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: karami.maryam2000@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: zamanimoghadam.ms@lu.ac.ir
۳. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. رایانامه: malekiasadeghi@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

این پژوهش با استفاده از نظریه آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا و با بهره‌گیری از روش تحلیل مضمونی، به شناسایی و کاوش معانی و مضامین نهفته در آثار شاعران زن لرستان در بازه زمانی ۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰ و سیر تحول اشعار آن‌ها پرداخته است. بدین منظور، چهارده مجموعه شعر از هفت شاعر زن لرستانی از طریق نمونه‌گیری هدفمند برای تحلیل و بررسی برگزیده شدند. غالب آثار با رویکرد «من فردی» به محتوای عاشقانه و ناگفته‌های فردی پرداخته‌اند و در آثار برخی از شاعران «من» مستقل، امر نشانه‌ای و سوژگی غایب است. اما در مسیر تکامل ادبی، برخی نویسندگان از دایره فردیت و عشق شخصی فراتر رفته و به سوی تفکر انتقادی و نقد ساختارهای اجتماعی-فرهنگی حرکت کرده‌اند. با جهت‌گیری اشعار به سمت ارزش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، شاعران توانسته‌اند از طریق مفهوم‌سازی و آلوده‌انگاری وضعیت موجود، مرزهای سوژگی را توسعه دهند. این امر از طریق زبان شعر و بسترسازی مفهومی، به ابزاری برای مقاومت در برابر نظام نمادین مردسالاری و نقد وضعیت جامعه تبدیل شده است. شاعران در این مسیر، در پی پاکسازی ذهن خود از ناپاکی‌ها هستند و می‌کوشند زوال هویت و فروپاشی ارزش‌های انسانی را از خود دور کنند، درحالی‌که در نبردی پیوسته با آلودگی‌های فردی و اجتماعی به سر می‌برند. بنابراین، می‌توان گفت که این تحول در سوژگی زنان، نقش آنان را به‌عنوان کنشگرانی اثرگذار در جامعه تقویت کرده است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۲۴

کلیدواژه‌ها:

آلوده‌انگاری، جامعه‌شناسی ادبیات، ژولیا کریستوا، شاعران زن لرستانی، نقد اجتماعی.

استناد: کرمی، مریم؛ زمانی مقدم، مسعود؛ و ملکی صادقی، مریم (۱۴۰۴). تحول سوژگی زنان: مطالعه جامعه‌شناختی آثار شاعران زن لرستانی (۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰).

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2025.393093.666382>

جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱۷ (۲)، ۹۳-۱۱۰.



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه و بیان مسئله

ادبیات، بازتابی از شرایط اجتماعی، اندیشه‌ها و باورهای یک جامعه است. این حوزه، روایتی ذهنی از رویدادها، آیین‌ها و رفتارها ارائه می‌دهد و به بازسازی واقعیت‌های اجتماعی و مفاهیم فرهنگی می‌پردازد. شاعران، به‌ویژه، با خلق تصاویری معنادار از واقعیت‌های اجتماعی، آن‌ها را به عواطف و زیبایی‌های شاعرانه می‌آمیزند؛ گاه این تصاویر را دگرگون کرده و بازتعریف می‌کنند. از این رو، یکی از بهترین راه‌های شناخت اندیشه‌ها و باورهای هر جامعه، بررسی آثار ادبی آن است. زبان شاعرانه، بازتاب‌دهنده تفکر و فرهنگ مردم در هر دوره تاریخی بوده و شاعران، با قدرت انتقال عواطف و معنابخشی به کلمات، ارزش‌ها و آرمان‌های جامعه را درونی می‌کنند. در عین حال، گاه با نگاهی انتقادی، به بیان کاستی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و اجحاف‌های اجتماعی می‌پردازند (بنگرید به گلدمن، ۱۳۷۱؛ ولک و وارن، ۱۳۸۸؛ یاحقی، ۱۳۷۵؛ معمار، ۱۳۹۴). زنان شاعر، با رویکردی اجتماعی و زبانی تأثیرگذار، نقش مهمی در توسعه اجتماعی ایفا می‌کنند. آنان با بازخوانی نقش‌های جنسیتی و بازاندیشی در آن، به گفتمان‌سازی در جامعه می‌پردازند. می‌توان گفت که جامعه‌ای متحول نخواهد شد، مگر آنکه تفکر، خواسته‌ها و آرمان‌های زنان در آن دستخوش تغییرات اساسی گردد. تفکر زنانه نقش بسزایی در پرورش کودکان، سبک زندگی و تحولات اجتماعی ایفا می‌کند و بازاندیشی و تفکر انتقادی آن‌ها در آثار ادبی زمانی شکل می‌گیرد که به‌عنوان آفرینشگر ادبی، در خلال زبانی شاعرانه و نشانه‌ای، نابسامانی‌های جهان پیرامون خود را به چالش بکشاند و در جهت تطهیر خویش و جامعه از آلودگی‌ها و جست‌وجوی راه‌حل حرکت کند.

ارتباط نزدیک ادبیات با واقعیت‌های اجتماعی، این امکان را فراهم می‌آورد که آثار ادبی، در بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی نیز مؤثر واقع شوند. بر این اساس، برای بررسی سیر تحولی آثار شاعران زن لرستانی و کنکاش در تفکر انتقادی-اجتماعی آن‌ها، نیازمند نظریه‌ای هستیم که رویکردی انتقادی با محوریت زنان داشته و قادر به تبیین محتوای ادبی باشد، از این رو، پژوهش حاضر به بررسی سیر تحول اندیشه‌ورزی در آثار شاعران زن لرستانی در بازه زمانی ۱۳۶۰-۱۴۰۰، بر مبنای نظریه «آلوده‌انگاری»^۱ ژولیا کریستوا (۱۹۸۲) می‌پردازد. این نظریه، که در بستر پسا ساختارگرایی شکل گرفته است، با تحلیل امر نمادین و نشانه‌ای، درک تازه‌ای از هویت زنانه و نقد اجتماعی ارائه می‌دهد. کریستوا معتقد است که زنان از طریق نوشتار و متون ادبی می‌توانند این آلوده‌انگاری را بازتعریف و در برابر نظم نمادین پدربسالار مقاومت کنند. زنان شاعر با رویکرد اجتماعی، به‌عنوان افرادی صاحب شخصیت و هویت مستقل، از طریق «آلوده‌انگاری» به‌مثابه یک فرایند، آنچه را که برای خود و دیگری نامطلوب می‌پندارند، طرد کرده و بدین وسیله از مرزهای سوژگی خود دفاع می‌کنند. در این میان، امر نمادین یا منطق مردسالارانه تلاش می‌کند سوژه زنانه را با سرکوب، قهر و طرد از میان بردارد. در مقابل، زن شاعر با بهره‌گیری از ادبیات در قالب امر نشانه‌ای، می‌کوشد هویت زنانه خویش را به‌عنوان یک سوژه مستقل تثبیت نماید.

به هر روی، ظرفیت موجود در آثار شاعران زن لرستانی، ما را بر آن داشت تا به بررسی جامعه‌شناختی سیر تحولی اندیشه‌ورزی در آثار آن‌ها بپردازیم. در این راستا، این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر است:

- آیا سیر تحولی محتوای اشعار شاعران زن لرستانی، با رویکردی انتقادی، در جهت نقد فرهنگی و اجتماعی و توسعه اجتماعی حرکت کرده است؟

- آیا آثار زنان شاعر لرستانی از محبوبیت، مقبولیت و توانایی لازم برای جذب مخاطب برخوردار بوده است؟

- آیا محتوای اشعار زنان لرستانی به‌عنوان یک الگوی غالب، منجر به گفتمان‌سازی در جامعه لرستان شده است؟

1 Abjection

2 Julia Kristeva

– آیا محتوای آثار آن‌ها در سیر تحولی خود، به سمت تفکر انتقادی-اجتماعی حرکت کرده یا در من شاعرانه خویش متوقف مانده‌اند؟

چشم‌انداز نظری

جولیا کریستوا در نظریهٔ آلوده‌انگاری به مسائلی چون هویت، مرزها، تن زنانه، و پردشدگی پرداخته است. آلوده‌انگاری به واکنش انسانی نسبت به آنچه ناپاک، آلوده یا تابو محسوب می‌شود، اشاره دارد، عناصری که حس هویت، نظام و نظم ما را مختل می‌کنند. پدیده‌هایی که نظم نمادین را تهدید می‌کنند، مانند مرگ، بیماری یا هر آنچه خارج از هنجارهای اجتماعی قرار می‌گیرد. این واکنش اغلب به صورت احساس وحشت یا انزجار ظاهر می‌شود. کریستوا بیان می‌کند که آلوده‌انگاری در فضایی بینابینی میان «سوژه» و «ابژه» قرار دارد و مرزهای مشخصی را که هویت ما را تعریف می‌کنند، به چالش می‌کشد. این مفهوم شامل جنبه‌هایی از وجود ماست که آن‌ها را پس می‌زنیم یا طرد می‌کنیم تا یک هویت منسجم را حفظ کنیم. در تحلیل کریستوا، جوامع از طریق مناسک و تابوها سعی دارند آلوده‌انگاری را مدیریت کرده و نظم اجتماعی را حفظ کنند. او همچنین نقش هنر و ادبیات را در مواجهه با آلوده‌انگاری و پالایش آن بررسی می‌کند و معتقد است که این حوزه‌ها به افراد اجازه می‌دهند تا به روشی کنترل‌شده با آنچه که سرکوب شده یا هراس‌آور است، مواجه شوند (Kristeva, 1982).

به نظر کریستوا، «امر آلوده» چیزی نیست که صرفاً خارجی باشد؛ بلکه در درون سوژه ریشه دارد و بخشی از فرایند شکل‌گیری هویت اوست. او این ایده را با مراحل اولیهٔ رشد انسان مرتبط می‌کند، به‌ویژه زمانی که کودک از مادر جدا می‌شود و هویت مستقل خود را شکل می‌دهد. در این مرحله، کودک چیزهایی را که زمانی بخشی از او بودند (مثل جفت یا وابستگی به مادر) طرد می‌کند، اما این طرد هرگز کامل نیست و حس انزجار یا ترس از آن باقی می‌ماند (Oliver, 1993). کریستوا این مفهوم را فراتر از روانکاوی فردی به حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی گسترش می‌دهد. او نشان می‌دهد که جوامع از طریق آیین‌ها، تابوها و قوانین، چیزهای «آلوده» را طرد می‌کنند تا نظم اجتماعی را حفظ کنند. برای مثال، در ادیان مختلف، قوانین پاکی و ناپاکی (مثل احکام مربوط به خون یا جسد) به عنوان سازوکارهایی برای مدیریت آلودگی عمل می‌کنند. از طریق مفهوم آلوده‌انگاری، کریستوا چارچوبی را برای درک این مسئله ارائه می‌دهد که چگونه افراد و فرهنگ‌ها مرزهای هویت و دیگری، پاکی و ناپاکی را تعریف و تنظیم می‌کنند (Grosz, 1990; McAfee, 2003). کریستوا بدن زنانه، به‌ویژه مادرانه، را یکی از اصلی‌ترین عرصه‌های آلوده‌انگاری می‌داند؛ جامعهٔ پدرسالار همواره بدن زنانه را به عنوان امری ناپاک و سرکوب‌شده بازنمایی کرده است.

او ادبیات مدرن را فضایی می‌داند که در آن مرزهای میان سوژه و ابژه، خود و دیگری، دچار اختلال می‌شوند. برای کریستوا، امر متعالی و امر آلوده دو روی یک سکه‌اند، و ادبیات بهترین عرصه برای آشکارسازی این دو است (Kristeva, 1982). کریستوا بر این باور است که آفرینشگر ادبی، به‌مثابهٔ فاعل سخنگو، از طریق زبان شاعرانه و نشانه‌ای، از نابسامانی‌های جهان پیرامون خود اعلام براءت کرده و در تلاش برای پالایش خود و جامعه از آلودگی‌ها، به جست‌وجوی راه‌حل می‌پردازد (مک‌آنی، ۱۳۸۵: ۷۷). از نظر او، آلوده‌انگاری فرآیندی است که طی آن، فرد برای حفظ حریم سوژگی‌تبیوتیهٔ خود، آنچه را که آلوده می‌پندارد، پس می‌زند و طرد می‌کند. نویسنده یا شاعر نیز مفاهیمی چون درد، رنج، مرگ، شکنندگی و تزلزل حیات انسانی، نابسامانی‌های اجتماعی و آلودگی نهادها و نظام‌های قدرت را در آثار خود منعکس می‌کند تا به این واسطه، از بار رنجی که روحش متحمل شده است، بکاهد. کریستوا معتقد

است که ادبیات آلوده‌انگاری، نقشی مهم و تأثیرگذار در فرهنگ یک جامعه ایفا می‌کند و قادر است درونی‌ترین بحران‌های اجتماعی و فاجعه‌های انسانی را بازتاب دهد (Kristeva, 1982).

اندیشه و تفکر زنان در جامعه نقش بنیادی در تحولات اجتماعی و فرهنگی دارد. نوع نگاه زنان به جنسیت، حضور اجتماعی و حقوق خود در این تحولات بسیار تأثیرگذار است. زنان جامعه وضع موجود برای حضور در اجتماع را مطلوب نمی‌دانند و در پی طرد آن و ارائه خوانشی جدید از جنسیت‌اند. بر اساس دیدگاه کریستوا، برای خروج از وضعیت چرخه‌وار سلطه نمادین، مطروشدگی و حاشیه‌نشینی زنان از جریان‌های اندیشه نمادین اجتماعی، باید راهی به درون جست تا امر نشانه‌ای بتواند در برابر نظم نمادین سرپیچی کند؛ سرپیچی از همسانی و جذب در درون سوژه مردانه و نیز طغیان علیه ممنوعیت‌هایی که به واسطه امر نمادین القا می‌شود. اما این سرپیچی با خشونت‌طلبی، ویرانگری و حتی مقاومت منفی متفاوت است. در واقع، سرپیچی به معنای پرسشگری و طغیان درونی علیه سرکوب است و با بازاندیشی، آفرینش و نوزایی همراه است. این گونه‌ای از خودآگاهی است که بر اساس آن، سوژه (در اینجا سوژه زنانه) جایگاه خود را به تبع آن هویت خود را در هستی اجتماعی بازسازی می‌کند (توانا و آذر کمند، ۱۳۹۳: ۲۰۳).

بنابراین، نظریه آلوده‌انگاری کریستوا ابزاری قوی برای تحلیل اشعار زنان است، زیرا نشان می‌دهد که چگونه آن‌ها با به تصویر کشیدن عناصر آلوده‌شده، بدن زنانه، و تجربه‌های طردشدگی، در برابر هنجارهای مردسالار مقاومت می‌کنند. با استفاده از این نظریه، می‌توان به بررسی چگونه زنان در اشعارشان از بدن، مرگ، درد، زخم، خون و سایر عناصر آلوده‌انگارانه برای به‌چالش کشیدن مرزهای مردسالارانه استفاده می‌کنند، پرداخت. کریستوا بر نقش زبان در شکل‌دهی به هویت تأکید دارد. برخی شاعران زن با استفاده از زبان خاص، گسسته و تجربی، ساختارهای سنتی زبان مردسالار را به چالش می‌کشند. این تحلیل می‌تواند به فهم عمیق‌تری از تجربه زنانه در شعر کمک کند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر، پژوهشی اسنادی و کیفی است که با بهره‌گیری از روش تحلیل مضمونی، به شناسایی و کاوش معانی و مضامین پنهان در لایه‌های مختلف اشعار منتخب پرداخته است. همچنین، از روش مقایسه‌ای برای بررسی روند تحول این اشعار استفاده شده است. در این راستا، آثار شاعران زن لرستانی در بازه زمانی ۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰ به صورت اولیه مورد مطالعه قرار گرفتند. در طول این چهار دهه، ۵۲۱ اثر ادبی خلق شده که با تمرکز بر اشعار دارای مضامین اجتماعی، فرهنگی و انتقادی، چهارده مجموعه شعر از هفت شاعر زن لرستانی از طریق نمونه‌گیری هدفمند برای تحلیل و بررسی برگزیده شدند:

- *و زمین نام دیگر من است* (آفرین پنهانی)

- *پاییز در دستکش‌های تو* (آفرین پنهانی)

- *به سمت هرگز، به سوی هیچ* (نسرین جافری)

- *زخم سایه و بید* (نسرین جافری)

- *نیمی از مرا کشته‌اند* (نسرین جافری)

- *رمل هندسی آفتابگردان* (نسرین جافری)

- *خواب اتم* (نسرین جافری)

- *به زبان درناها* (راهبه خشنوند)

- زمستان بی‌برف (راهبه خشنوند)
- زمین به اوراد عاشقانه محتاج است (رویا زرین)
- زنی که سایه‌اش را گم کرد (مهتاب سالاری)
- دایره از دهان پرنده راه‌راه شنیدنی است (معصومه کاظمیان)
- فشنگ‌های زنگ‌زده (معصومه کاظمیان)
- بی‌چتر بی‌کفش بی‌کلاه (سهیلا والی‌زاده مرادی)

یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش به‌صورت ساختارمند در دو بخش اصلی ارائه گردیده‌اند. در بخش نخست، ۸ مضمون اساسی استخراج شده از داده‌ها، تشریح شده‌اند. این مضمون‌ها، که هر یک جنبه‌ای خاص از موضوع مورد مطالعه را روشن می‌سازند، به‌گونه‌ای توصیف شده‌اند که خواننده بتواند درک عمیقی از محتوای اشعار و ارتباطشان با هدف پژوهش به دست آورد. در بخش دوم، تمرکز بر بررسی سیر تحولی و دگرگونی‌های اشعار در بازه زمانی چهار دهه ۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰ قرار گرفته است. این بخش با رویکردی تحلیلی، روند تغییرات و تحول اشعار را در این دوره زمانی مورد کاوش قرار داده و به‌تفصیل توضیح داده است.

مضمون‌ها

با تجزیه و تحلیل و کدگذاری اشعار، ۶۵ مفهوم به دست آمد که در نهایت به ۸ مضمون کلی کاهش داده شدند (بنگرید به جدول ۱). در ادامه نسبت هر مضمون با زمینه اجتماعی توضیح داده شده است.

جدول ۱. مفهوم‌ها و مضمون‌های به‌دست‌آمده از تحلیل داده‌ها

مضمون‌ها	کدها (مفهوم‌ها)
جست‌وجوی هویت و سرگستگی در جهان	فقدان هویت فردی، فقدان هویت اجتماعی، سرگردانی در میان گذشته و آینده، گم‌شدن در زمان و تاریخ، بی‌ثباتی فردی، ناکامی، تضادهای فکری و درونی، جست‌وجوی معنا، پرسش از هویت، خلاء درونی
رنج بی‌پایان و مرگ حتمی	زخم‌های روحی، زخم‌های جسمی، مرگ، سقوط، نابودی، دردهای تاریخی، دردهای فردی، فقدان، جبران ناپذیری رنج‌ها، شکست و تباهی در جهان مدرن، یأس و ناامیدی، اندوه‌های بی‌پایان
شعله عشق و سکوت دل‌تنگی	رابطه عاطفی، رابطه عاشقانه، دوری، فراق، حسرت، تنهایی و غربت
آینه نقد اجتماعی و آرزوی عدالت	نابرابری، بی‌عدالتی، سرکوب اجتماعی، اعتراض به وضعیت زنان، مردم ستم‌دیده، تبعیض، انتقاد از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی، آرزو برای دنیای بهتر
زن و جایگاه‌اش در زمینه اجتماعی	رنج‌های زنان، محدودیت‌های زنان، زنان به‌عنوان نماد زندگی، رنج و امید، زنان به‌عنوان نماد مقاومت، آزادی و رهایی
زمان در گذر و تاریخ در ثبت لحظات	گذشته‌نگری، تأثیر گذشته بر حال، چرخه‌های تکرارشونده تاریخ، خاطرات، یادگیری از گذشته
طبیعت و زبان بی‌کلام احساسات	ستارگان، زمین، آسمان، درخت، پرنده، نمادهای طبیعی، تقابل طبیعت و انسان
خاورمیانه، جنگ و سرنوشت ملت‌ها	جنگ، خونریزی، سرکوب، تأثیر جنگ بر زندگی مردم، پناهنجویان، مهاجران، آوارگی، سیاست و قدرت، تخریب

جست‌وجوی هویت و سرگستگی در جهان: در بسیاری از این اشعار، گم‌گستگی و سرگردانی به‌عنوان یک وضعیت ذهنی و اجتماعی به تصویر کشیده شده است. شاعر بارها از مفاهیمی همچون «کلمات را جا گذاشتیم و بی‌هویت در میان اوراقی زرد بخار شدیم» یا «برمودای بی‌مثلث» استفاده می‌کند که نشان از حس بی‌قراری و بی‌ثباتی فردی و اجتماعی دارد. در این فضا، شخصیت‌های شعر در تلاش برای یافتن خود یا معنایی برای هستی هستند اما با ناکامی روبه‌رو می‌شوند. این مضمون بازتابی از وضعیت جوامعی است که در آن‌ها هویت فردی و جمعی در اثر تغییرات سریع فرهنگی، مهاجرت، جهانی‌شدن، و بحران‌های اجتماعی دچار تزلزل شده است. در بسیاری از کشورها، به‌ویژه در جوامع خاورمیانه که با جنگ، استبداد، یا تغییرات سریع اجتماعی روبه‌رو بوده‌اند، مردم با یک نوع «بحران هویت» مواجه‌اند. شاعر این حس را در قالب سرگردانی، ازدست‌دادن واژه‌ها، و بی‌مکانی توصیف می‌کند. به‌عبارتی دیگر، افراد در میان سنت و مدرنیته، ملی‌گرایی و جهانی‌شدن، یا ارزش‌های قدیمی و هنجارهای جدید، معلق مانده‌اند. این سردرگمی را می‌توان در تجربه مهاجران، جوانانی که نمی‌دانند به چه هویتی تعلق دارند، یا جوامعی که پیوسته در حال تغییرات فرهنگی و ارزشی هستند، مشاهده کرد. کریستوا (۱۹۸۲) استدلال می‌کند که سوژه در مواجهه با امر آلوده (مانند بی‌هویتی یا سرکوب اجتماعی) در وضعیتی مرزی قرار می‌گیرد که هویت‌اش متزلزل می‌شود. در این اشعار، شاعران با استفاده از زبان نشانه‌ای، تلاش می‌کنند این تزلزل را به چالش کشیده و هویت زنانه را بازتعریف کنند.

رنج بی‌پایان و مرگ حتمی: مفهوم رنج، چه به‌صورت فردی و چه به‌عنوان درد تاریخی و جمعی، یکی از محورهای اصلی این اشعار است. شاعر از زخم‌هایی صحبت می‌کند که کهنه شده‌اند اما همچنان باقی مانده‌اند، از «یرقان زخم» و «در دلم نارنجکی است» سخن می‌گوید که نشان از دردهای درونی و انباشته دارد. مرگ نیز نه فقط یک پدیده فیزیکی بلکه مفهومی نمادین است که با پوچی، فقدان، و فراموشی پیوند خورده است. این مضامین نشان‌دهنده تجربه تاریخی جوامعی‌اند که درگیر جنگ، سرکوب، و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی بوده‌اند. شاعران به زخمی تاریخی اشاره می‌کنند که التیام نیافته و همچنان دردناک است. این زخم‌ها می‌توانند استعاره‌ای از استعمار، جنگ، مهاجرت‌های اجباری، و یا ظلم و سرکوب‌های سیاسی باشند. در کشورهای خاورمیانه، مردم همواره با تجربه‌های تلخی از سرکوب، کشتار، و تبعیض مواجه بوده‌اند، و این اشعار بازتابی از آن تجربه‌های جمعی هستند.

شعله عشق و سکوت دل‌تنگی: در کنار فضای سنگین اجتماعی و فلسفی، شعرها گاه‌وبیگاه به عشق و دل‌تنگی نیز اشاره دارند. اما این عشق بیشتر از آنکه رمانتیک باشد، عمیق، پیچیده و آمیخته با حسرت و ازدست‌دادن است. «سراسر قلبم در تو پراکنده است» و «برای تو دستی آورده‌ام از تبرزین و عشق» نشان‌دهنده عشقی است که با درد و رنج همراه شده است. عشق در این اشعار فراتر از یک رابطه شخصی، بلکه نوعی پناهگاه در برابر خشونت و بی‌رحمی دنیای بیرون است. در جوامعی که درگیر جنگ، مهاجرت، و سرکوب هستند، عشق یکی از معدود پدیده‌هایی است که می‌تواند حس امید را زنده نگه دارد. اما در این اشعار، عشق نیز رنگی از فقدان و درد به خود گرفته، زیرا در جهانی که ناامن و پر از نابرابری است، حتی عشق هم به‌سادگی حفظ‌کردنی نیست.

آینه نقد اجتماعی و آرزوی عدالت: بسیاری از اشعار، به‌نوعی یک نقد اجتماعی صریح یا استعاری از ساختارهای قدرت، بی‌عدالتی و سرکوب دارند. عباراتی مانند «عدالتی که در اندیشه شما صفر می‌شود» یا «زنی که پیش از خودش مرده بود» به نقد تبعیض، ساختارهای استثمارگر و وضعیت ستم‌دیدگان در جامعه اشاره دارد. این مضامین معمولاً با زبان نمادین و کنایه‌آمیز ارائه می‌شوند. این مضمون مستقیماً به نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اشاره دارد. در بسیاری از جوامع، طبقات محروم، اقلیت‌ها، زنان، و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده با بی‌عدالتی‌های ساختاری مواجه‌اند. شاعر با جملاتی مثل «عدالتی که در اندیشه شما صفر می‌شود» نشان می‌دهد که مفهوم عدالت برای برخی اقشار جامعه دست‌نیافتنی است و قدرت‌های حاکم آن را تنها به‌صورت نمایشی به کار

می‌برند. در کشورهای که فساد دولتی، تبعیض طبقاتی، و نبود آزادی‌های مدنی وجود دارد، چنین مضامینی انعکاسی از خشم و اعتراض مردمی است که احساس بی‌قدرتی می‌کنند.

زن و جایگاه‌اش در زمینه اجتماعی: زن در این اشعار گاهی نمادی از زمین، مادر، و زایش است و گاهی قربانی جامعه‌ای که او را در قالب‌های ازپیش‌تعیین‌شده محدود می‌کند. «من زیبا بودم، همیشه درد، زن بودم» و «دختر که نمی‌خندد» اشاره‌هایی به وضعیت زنان و تبعیض‌های موجود در جامعه دارند. در برخی از شعرها، زن به‌عنوان نماد مقاومت و بقا ظاهر می‌شود. این مضمون انتقادی بر وضعیت زنان در جوامعی است که در آن‌ها زنان با محدودیت‌های فرهنگی، اجتماعی و قانونی مواجه‌اند. در بسیاری از کشورهای سنت‌گرا، زنان هنوز با نابرابری در حقوق، خشونت خانگی، و نگاه‌های مردسالارانه روبه‌رو هستند. شاعر با عبارات «من زیبا بودم، همیشه درد، زن بودم» به این موضوع اشاره می‌کند که زن بودن در این جوامع با درد و محدودیت همراه است. اما در عین حال، زن در این اشعار نماد مقاومت نیز هست، زیرا در برابر تمامی این ستم‌ها، همچنان حضور دارد و تلاش می‌کند جایگاه خود را حفظ کند. زمان در گذر و تاریخ در ثبت لحظات: تاریخ در این شعرها نه‌تنها به‌عنوان یک گذشته ثابت، بلکه به‌عنوان یک چرخه تکرارشونده درد و رنج دیده می‌شود. عباراتی مانند «در سراسیمگی تاریخ‌های بی‌شمار سر می‌خورم» نشان می‌دهند که شاعر زمان را نه خطی و رو به پیشرفت، بلکه در قالب یک بازگشت مداوم به همان زخم‌های کهنه درک می‌کند. این نگاه تاریخی باعث نوعی حس ناامیدی و گریزناپذیری از سرنوشت می‌شود. تاریخ در این اشعار به‌عنوان چرخه‌ای از رنج و سرکوب دیده می‌شود که مدام تکرار می‌شود. این نگاه تاریخی ناشی از تجربیات جوامعی است که بارها و بارها درگیر استبداد، جنگ، و تحولات اجباری شده‌اند. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، تاریخ نه مسیری به‌سوی پیشرفت، بلکه زنجیره‌ای از تکرار سرکوب و انقلاب‌هایی است که اغلب به نتیجه دلخواه نمی‌رسند. این حس ناامیدی از تاریخ، در شعرهایی که به «سراسیمگی تاریخ‌های بی‌شمار» اشاره می‌کنند، به‌خوبی منعکس شده است.

طبیعت و زبان بی‌کلام احساسات: تصاویر طبیعت در این اشعار نه‌فقط به‌عنوان توصیفات شاعرانه، بلکه به‌عنوان نمادهایی عمیق برای بیان احساسات، رنج و مبارزه به کار رفته‌اند. «خورشید می‌چکد» یا «شب روی لچک‌های آبادی تب می‌کند» نشان‌دهنده پیوند طبیعت با وضعیت انسانی و اجتماعی است. پرند، درخت، دریا و آسمان اغلب با مفاهیمی مانند آزادی، سرکوب، امید و مرگ درآمیخته‌اند. در این اشعار، طبیعت فراتر از یک عنصر زیبایی‌شناسانه، بلکه ابزاری برای بیان احساسات و موقعیت‌های اجتماعی است. برای مثال، «خورشید می‌چکد» یا «شب روی لچک‌های آبادی تب می‌کند» نشان می‌دهند که طبیعت نیز تحت تأثیر بحران‌های انسانی قرار گرفته است. در جوامعی که با تغییرات زیست‌محیطی، بحران‌های اقلیمی، یا جنگ‌های ویرانگر مواجه‌اند، طبیعت دیگر یک عنصر آرامش‌بخش نیست، بلکه همراه با درد و ویرانی است.

خاورمیانه، جنگ و سرنوشت ملت‌ها: در برخی از اشعار، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به جنگ و بحران‌های خاورمیانه اشاره شده است. «خاورمیانه جای خوبی برای عشق‌ورزی نیست» یا «درخواست آن کودک سوری، در رویای زنی در عراق» تصاویری از جنگ، آوارگی، و ستم‌های سیاسی و اجتماعی را ارائه می‌دهند. این اشعار نه‌تنها یک تصویر واقع‌گرایانه از وضعیت سیاسی و انسانی منطقه هستند، بلکه نشان‌دهنده تأثیرات عمیق جنگ و خشونت بر زندگی روزمره مردم نیز می‌باشند. این مضمون بازتاب مستقیمی از وضعیت سیاسی و اجتماعی خاورمیانه است که در دهه‌های اخیر شاهد جنگ، اشغال، انقلاب، و خشونت‌های قومی و مذهبی بوده است. عباراتی مانند «خاورمیانه جای خوبی برای عشق‌ورزی نیست» نشان‌دهنده فضایی است که در آن، انسان‌ها نه‌تنها برای زندگی و حقوق خود، بلکه برای ابتدایی‌ترین احساسات انسانی مانند عشق نیز باید بجنگند. جنگ‌های داخلی، مهاجرت‌های اجباری، و تضعیف ملت‌ها توسط قدرت‌های خارجی، همه در این اشعار به‌شکلی نمادین و گاهی صریح به تصویر کشیده شده‌اند.

با توجه به مضمون‌هایی که ذکر شدند، می‌توان گفت که در مجموع، این اشعار تصویرگر دغدغه‌های انسانی هستند که در مواجهه با پرسش‌های بنیادی زندگی، چالش‌های اجتماعی و سیاسی، و امیدها و ناامیدی‌های فردی به دنبال معنا و رهایی‌اند. زندگی انسانی در این اشعار نه تنها به عنوان یک تجربه فردی بلکه به عنوان یک تجربه اجتماعی بررسی می‌شود.

سیر تحولی اشعار در چهار دهه

حال با توجه به مفهوم‌ها و مضمون‌های مطرح شده در اشعار، به سیر تحولی این اشعار پرداخته می‌شود. تحلیل اشعار نشان می‌دهد که مقوله آلوده‌انگاری در معنای کریستوایی آن، به طرز بنیادین در ساختار زبانی، مضمونی و زیبایی‌شناختی این اشعار تنیده شده است.

دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰: آغاز آلوده‌انگاری

محو ارزش‌های زنانه در سایه همسان‌سازی و عدم تأکید بر آنچه کریستوا «نبوغ زنانه» می‌نامد، در فرهنگ مردسالارانه لرستان قابل ردیابی است. امر نمادین کریستوایی تلاش می‌کند تا سوژه زنانه را سرکوب، طرد و قهر کند. این فرآیند با ارائه فرم‌های متعارف خاص مورد نظر خود، نهایتاً نوع خاصی از سوژگی را ممکن می‌سازد و به تبع آن، انواع دیگر سوژگی‌ها را محدود می‌کند. روال تشویق و طرد سوژگی در زنان در نظام مردسالارانه دلالت‌های معناداری به منظور تثبیت شیوه‌ها و روبه‌های مقبول این نظام دارد. به این ترتیب، زنان به حفظ نقش ناظر در روایت داستان زندگی خود می‌پردازند. به همین دلیل، جافری، پنهانی و کاظمیان در شعر خود به دنبال آغازگری زنانه در فرهنگ مردسالارانه هستند. آن‌ها زنان را به ایجاد فرم‌های قاعده‌مند و مشخص در راستای قوام‌دادن به داستان زندگی خود تشویق می‌کنند و از این طریق، فرم‌های بدیل ارائه شده توسط امر نمادین را طرد می‌کنند. این شاعران از طریق امر نشانه‌ای می‌کوشند تا شیوه‌های انسانی و زنانه را بیان کنند و در اشعار خود به رنج‌ها و دردهایی که از سوی فرهنگ مردسالارانه - جهت جلوگیری از قوام‌گرفتن زیست‌جهان زنانه - به زنان تحمیل می‌شود، اشاره دارند.

- ما راهمان را / کج کردیم / و در مخروطی / از ضرب‌ها / و بال‌ها / و بام‌ها / با بوی خیس ستارگان / زنگ زدیم / و پیراهنمان را / در خواب گل‌آلود برکه / شستیم / ما لبخند زدیم / و با خطوطی کج / داوری شدیم / کلمات را جا گذاشتیم / و بی‌هویت / در میان اوراقی زرد / بخار شدیم / ما راهمان را / کج کردیم (جافری، زخم سایه و بید، ۱۳۶۹: ۱۹).
- عصر بود / و مجسمه‌ساز / با تمامی آواها / برایش قلبی می‌ساخت / قلبی / با دو مفهوم / دو رنگ / دو آیین / در فراسوی هر شی بارور / میان اشاره‌ها / و نظمی که قانون خدایان بود (جافری، نیمی از مرا کشته‌اند، ۱۳۷۹: ۳۵).
- دست بر شانه پرنده می‌گذارد / پرنده پر نمی‌زند / پرنده قرنی است که روی وقار بی‌شکلش / در هفت موج خون می‌غلطد / و با سقوط قطره‌ای از جام خدایان / سایه می‌اندازد به روی ابدیت این ستاره متروک / پرنده با ترکیب مقدس دو حس همزمان / بر سیم صدایش نشسته / پر نمی‌زند (جافری، نیمی از مرا کشته‌اند، ۱۳۷۹: ۴۲).
- شب / روی لچک‌های آبادی تب می‌کند / و زمین / که با کهنه زخم‌های کبود / ... هر روز نان دهکده را می‌دهد / در قلاده و همی است / که شرقی‌ترین صدا را به بند می‌کشد / چرا در تاول زخم‌هایم نشانم نمی‌کنی؟ (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۲۱۲).
- عالیجنابان پدر! / سهم من / ستون شدن در کپه‌های بی‌سقف نیست / عدالتی است / که / در اندیشه شما / صفر می‌شود (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۲۱۳).
- سنگ قبری با چاپ هزارم / زنی که پیش از خودش مرده بود! (کاظمیان، دایره از دهان پرنده راه‌راه شنیدنی است، ۱۳۹۸).

هستی‌شناسی زنان شاعر با انسان‌شناسی آن‌ها در هم تنیده است و رابطه تنگاتنگی دارد. این شاعران به‌مثابه موجوداتی خلاق و دگرگون‌ساز، در تلاش‌اند طبیعت و جهان اجتماعی را فعال ببینند و در آن مشارکت کنند. آن‌ها از احساسات و عواطف خود به‌عنوان یک منبع معرفتی و شیوه‌ای از شناخت استفاده می‌کنند. زنان شاعر به‌دلیل داشتن فهم عمیق‌تر و حقیقی‌تر از واقعیت اجتماعی، دنیا را از دیدگاه تجربی خود تفسیر می‌کنند. آن‌ها حساس به رویکرد مسلط و همچنین حاشیه‌ای و حداقلی خود هستند و به همین دلیل هم از درون و هم از بیرون بر جهان اجتماعی ناظرند. این شرایط به آن‌ها دید کامل‌تری از واقعیت اجتماعی می‌دهد و باعث می‌شود وجود امور نمادین و نشانه‌ای در شعر آن‌ها اجتناب‌ناپذیر شود. به باور کریستوا، وجود امر نمادین و نشانه‌ای برای زبان و متون ادبی ضروری است، چرا که از تعامل و تعادل امر نمادین و امر نشانه‌ای است که معنایی در متن ادبی شکل می‌گیرد. در برخی اشعار، شاعران تابع «وجه نمادین» زبان شده و از قوانین رایج آن تبعیت می‌کنند، در حالی که در شناساندن فرهنگ مسلط و بیان ویژگی‌های آن تابع «وجه نشانه‌ای» زبان می‌شوند. آن‌ها با عبور از قواعد کاذب و تخطی‌ناپذیر، زنان را به آزادسازی و تحقق‌بخشی از هویت خود فرا می‌خوانند. اما باید گفت نظام پدرسالاری در لرستان، به‌عنوان یک ساختار اجتماعی، زنان شاعر را در تضادها و تناقض‌های درونی گرفتار کرده است. با اینکه اشعار مذکور مملو از کلمات و نشانه‌هایی است که از منطق سلطه‌گر امر نمادین (پدرسالاری) حکایت دارد، اما رد پای نقش‌آفرینی و عاملیت سوژگی زنانه در آن‌ها غایب است. این فقدان به‌دلیل نبود بیان چگونگی فرایند رهایی از چرخه تکرار شونده -جنس دوم بودن زن و استمرار سلطه مردانه- مشهود است. اشعار این شاعران در مرحله آغاز، به روایت گذشته و بحران دوره‌ای می‌پردازد که آن‌ها در آن قرار دارند، بحرانی که هنوز از سر نگذرانده‌اند. به همین دلیل، در اشعارشان آرمان‌شهری دیده نمی‌شود و چشم‌اندازی از امید در آینده نشان داده نمی‌شود.

- دستم شکسته است / در خواب / خنجری اگر داشتم / دلم را می‌شکافتم / در یرقان زخم / زندانیم / آه / دستی اگر می‌داشتم.... (جافری، زخم سایه و بید، ۱۳۶۹: ۳۸).
 - دامن بنفشه را / در دلواپسی‌های من تر کن / تا برکنیم این آوا را / و در جان آشفته‌مان / نوایی دیگر سر دهیم (جافری، نیمه‌از مرا کشته‌اند، ۱۳۷۹: ۵۵).
 - تو مثل من نباش عزیزم! / در هر آکادمی که دلت می‌خواهد / ثبت‌نام کن / و زیر درخت بادامی که / سبزترین سایه‌اش را از خود تکانده است / یک مجسمه بساز / که دائم‌الخمر نباشد / و از ذهنش همه صورت‌ها را پاک کن (جافری، به سمت هرگز به سوی هیچ، ۱۳۸۲: ۲۳).
 - این جا / همه فصل‌ها پاییز است / و زنی / فریاد می‌زند شب را / تا بگوید که نمرده است / هنوز! / صبح زوزه‌کشان / گردبادی / از سمت هیچستان می‌آید / و برگ‌ها / کنار انگشت کوچک زن / روی زمین / به خواب می‌روند / هنوز / تا اعماق جهان / تاراج ادامه دارد / دوستان من! / بهار را با احترام بدرقه کنید / این جا / پاییز است (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۱۲۴).
 - می‌خواهم / باشم / نه شبیه مترسکی / که شانه به آفتاب می‌سپارد / تا باورش کنند! / نه شبیه صورتکی / که نقاب می‌شود / برای زنی / که فالش / در استکان همسایه می‌ریزد / تا باورش کنند (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۳۴).
 - در دلم نارنجکی است / اگر لب بگشایم / تاریک می‌شوم (کاظمیان، فشنگ‌های زنگ‌زده، ۱۳۹۲: ۵۰).
- از آنجایی که کل دستگاه فلسفی و نظری معرفت (سؤالات، نظریه‌ها، مفاهیم و ادعاهای معرفتی دانش متعارف) مردم‌محور است، در چنین معرفتی نه‌تنها تجربه زنانه به حاشیه رانده شده و تصویری مخدوش از طبیعت و زندگی اجتماعی زنان ارائه گردیده، بلکه از رشد و بازنمایی آن نیز جلوگیری شده است. با این تفاسیر، در تاریخ جامعه لرستان به‌دلیل وجود دانش مبتنی بر قدرت و سلطه تاریخی مردانه، زنان به ندرت توانسته‌اند در تولید معرفت و آگاهی‌های مرتبط با دنیای زنان و درک عواطف و احساسات آن‌ها

مؤثر واقع شوند. در این فرهنگ، تولید معرفت زنانه گم شده است. آنقدر گم که جامعه نه تنها به دنبال آن نمی‌رود، بلکه ارزشی برای آن قائل نمی‌شود و در ساختار تقویت نمی‌گردد. این روال به اصطلاح «کوری جنسیتی» در حوزه تولید دانش زنانه، قادر به توانمندسازی و افشای لایه‌های جنسیتی واقعیت‌های اجتماعی برای عموم زنان نبوده است. چرا که در دنیای اکثریت زنان، صداهای منفرد متعددی حضور دارند. بنابراین، زبان هنوز نتوانسته بنیان مناسبی برای پیوند تاریخ توسعه و پیشرفت معرفتی در راستای افشای نابرابری‌های جنسیتی و شکوفایی هرچه بیشتر پتانسیل‌های مسکوت‌مانده زنان جامعه لرستان ایجاد کند.

علاوه بر این، از آنجایی که ساختار اجتماعی این استان بر پایه نظام ایلی و عشایری شکل گرفته است، زبان محاوره‌ای به زبان محلی محدود شده و از فرهنگ شفاهی نشأت می‌گیرد. افق‌های زبان رایج، همراه با ارزش‌ها و باورهای سنتی، در یک هماهنگی و تقارن پایدار با یکدیگر هم‌راستا هستند. این نظام زبانی موانع ذهنی را در میان زنان ایجاد یا تقویت می‌کند تا آن‌ها را به حفظ خویش‌داری سوق دهد. این ساختار با سرکوب روحیه پرسشگری و انگیزه شکاکیت، و جایگزینی آن‌ها با الگویی فکری مبتنی بر تأیید بی‌چون‌وچرا، تلاش‌ها برای غلبه بر انفعال ذهنی، تسلیم غیرانتقادی و یادگیری مکانیکی را ناکام می‌گذارد.

بین «زبان فنی» شاعران زن لرستان و «زبان عامیانه» رایج در میان زنان شکافی آشکار وجود دارد. زبان فنی که شاعران برای بیان تفسیرهایی از زندگی اجتماعی به کار می‌برند، نتوانسته است دست‌کم بر پایه شیوه‌های مفهوم‌سازی و درک زنان جامعه از واقعیت شکل بگیرد. در اشعار، متن زایشی (پنهان و زیرساختی) بر متن ظاهری غلبه دارد و بخش اصلی زبان شعری را همین متن زایشی تشکیل می‌دهد. این امر سبب شده است که شاعران تصاویری از مسائل جامعه و مفاهیم زیست‌جهان زنان ارائه دهند که بسیار پیچیده و متفاوت بوده و کمترین پیوند را با باورها، رفتارها و تجربیات روزمره زنان، به‌ویژه زنان روستایی و عشایری، داشته باشد. نتیجه این شکاف، تعارض اساسی میان زبان محاوره‌ای و زبان فنی، ناسازگاری معرفتی و تداوم الگوهای مرتبط با نادانی است.

همچنین، گفتمان پدرسالارانه نوین در لرستان نه به‌طور کامل سنتی است و نه کاملاً مدرن؛ بلکه آمیزه‌ای ناهمگون از عناصر روستایی و شهری به شمار می‌آید. این ترکیب، نه حاصل یک طرح و کنترل آگاهانه، بلکه محصول نیروها و فرایندهایی است که بی‌توجه به نظم و انسجام شکل گرفته‌اند. گفتمان سنتی، با قرائت بسته و تثبیت‌شده‌اش از مسئله جنسیت، هنوز با نقدی جدی مواجه نشده است. برعکس، این حوزه تقریباً دست‌نخورده باقی مانده و در کنار گفتمان علمی یا مدرن در حال ظهور، به‌گونه‌ای سازش‌گرایانه ادامه یافته است. این مصالحه بنیادین، نقش مهمی در حفظ مرزهای فرهنگی و اجتماعی گفتمان پدرسالارانه جدید ایفا کرده و مانع از گسستی واقعی با ساختارهای پیشین شده است. در این میان، نظام دانشی خاصی شکل گرفته که منطق و روش‌های تفسیر ویژه خود را دارد؛ نظامی که غالباً در برابر گفتمان‌های دیگر بسته و نفوذناپذیر است و تنها در چارچوب مقوله‌های مطلق و خودبسنده خویش معنا و کارکرد می‌یابد.

- کولاژ یک درخت قطبی بودم / که روح آبری حوایی برهنه / از لیزر چشمان شیری ات گذشتم / و با دو گیلایس خط‌خورده / در خواب ملاحان شرقی تعبیر شدم (جافری، رمل هندسی / آفتابگردان، ۱۳۷۵: ۵۵).
- برمودای بی‌مثلث / تثلیث بی‌عبور اهرام تن / برج‌های مفتوح اشتران افسارگسیخته / و رهاشده در آوازهای سرخ! (پنهانی، پاییز در دستکش‌های تو، ۱۳۹۴: ۶۲).
- بایست روی پاهایم / و با کلمه / طنابی بنویس گرداگرد گردنم / تا دوست‌ترت دارم / بریزد / از چشمانم (کاظمیان، دایره / از دهان پرنده راه‌راه شنیدنی / است، ۱۳۹۸).

در لرستان، حضور جدی زنان در عرصه‌های سیاست و اجتماع هنوز به‌طور کامل به رسمیت شناخته نشده است. نقش زنان نه تنها محدود است، بلکه با نگرش‌های منفی نیز مواجه می‌شود؛ نگرش‌هایی که بازتابی از فرهنگ مردسالار حاکم بر جامعه‌اند. ساختار سیاسی -

فرهنگی مردسالارانه‌ای که بر جامعه تحمیل شده، از یک سو با تأکید بر همسان‌سازی زنان با مردان، دیگربودگی و هویت مستقل زنانه را انکار می‌کند، و از سوی دیگر با پذیرش سوژه مرد به‌عنوان معیار حقیقت مطلق و با تأکید بر نقش‌ها و مسئولیت‌های خانوادگی زنان، چرخه‌ای معیوب ایجاد می‌کند که آنان را از دستیابی به قدرت، تولید دانش و معرفت، و مشارکت مؤثر در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی باز می‌دارد. در واکنش به این وضعیت، این شاعران مضامین آلوده‌انگارانه‌ای همچون سنت، اخلاق، وجدان، تکلیف، محبوبیت، نقش‌های جنسیتی (مادری، همسری) و نابسامانی‌ها و آلودگی‌های نهادها و نظام‌های اجتماعی را به تصویر می‌کشند. آن‌ها از این طریق می‌کوشند رنج‌هایی را که زنان در اثر این ساختارهای آلوده متحمل می‌شوند، بازنمایی کرده و شاید اندکی از بار آن بکاهند.

- غروب را مچاله کرده بود در دستش / و از لای انگشتان شرفیش / خورشید می‌چکید / غباری مقدس / بر پیشانیاش نشست / و خالی شد دست من / آه سخن بگو مادر! / آغشته‌ام به تو (جافری، زخم سایه و بید، ۱۳۶۹: ۲۶).

- از همهٔ آسیاب‌ها افتاده‌ام / از آب‌ها / ... / سر می‌خورم در سراسیبه تاریخ‌های بی‌شمار / شماره‌های بی‌تاریخ / و از لبخند تلخ قهوه‌های لب‌پریده / اقبال زنان را / به کبود متورم چشم‌ها / سپرده‌ام (پنهانی، پاییز در دستکش‌های تو، ۱۳۹۴: ۶۱).

شاعران در تلاش‌اند تا ناپاکی و آلودگی را از ذهن خود بزداوند و از طریق نقد و اعتراض به آلودگی‌ها، زوال هویت و فروپاشی ارزش‌های انسانی را از خود دور کنند. آن‌ها پیوسته در حال مبارزه با آلودگی‌های فردی و اجتماعی‌اند که آرامش و امنیت زنان را بر هم می‌زند. دغدغه‌های آن‌ها شامل استحقاق، رشد، مقاومت، آزادی، خشونت، تبعیض، آگاهی، استقلال و عشق است. تصاویری چون شب، زخم، حسرت، سوختن، برده، تاریکی، سقوط، خورشید، تلخی، ستاره و فصل حکایت از عذاب و دردی دارند که در روان شاعران در مواجهه با این دغدغه‌ها وجود دارد. نفوذ این نابسامانی‌ها و توجه به مسائل و رنج‌های دیگر باعث تعدد معنای اشعارشان شده است.

- بی‌خیال سقوط / باید پشت دیوار را / ببینم / و آغازم را / جیغ بزنم / با سقوطی / که در خواب / ندیده بودمش / و / در بیداری / نیز / هم! (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۱۱۰).

- برای تو فصلی آورده‌ام / از آیه‌های شفاف / برای تو دستی آورده‌ام / از تبرزین و عشق / برای تو اسبی آورده‌ام / با یالی از افق‌های ناشناخته (جافری، به سمت هرگز به سوی هیچ، ۱۳۸۲: ۷).

- امروز / تقویمی خریده‌ام که / تمام روزهایش سپید است (کاظمیان، فشنگ‌های زنگ‌زده، ۱۳۹۲: ۷۸).

- سراسر قلبم در تو پراکنده است / بی‌آنکه بدانم / از تنفست بالا می‌روم / قفل سینه‌ام را می‌گشایم / و با آن عطوفت جاری / کلید جهان را بر کف دستت می‌گذارم (جافری، رمل هندسی آفتابگردان، ۱۳۷۵: ۶۲).

- او باید بمیراند خودش را / و دلش را / در باور مردمانی که / هزار ساله‌اند / تا دیگر اشتباه نکند / عاشق شود / و به دنبال / گم‌کرده‌اش بچرخاند / به دور خود / روز و شب را! (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

اما نکته قابل‌توجه این است که شاعران همواره احساس آلودگی را در جهان اطراف‌شان تجربه کرده و خود را آلوده می‌پندارند. با وجود این که آن‌ها از «امور آلوده» محیط همچون خفقان پرده برمی‌دارند و در شعرشان به‌وسیلهٔ «امور نشانه‌ای» به اعتراض، مقاومت، بیرون‌راندن و زدودن این آلودگی اشاره می‌کنند، اما در همین مسیر گرفتار نوعی آلوده‌انگاری دیگر نیز می‌شوند. برای آن‌ها، راه‌های منتخب زنان در برابر امور آلوده، همچون قوانین و دانش، خود مصداق دیگری از «آلودگی» است. این دومین آلودگی، رنج آن‌ها را دوچندان کرده و تلخی کلام شاعرانه‌شان را افزایش می‌دهد. گویی این راه‌های تظہیر، که از جهان‌بینی و فلسفهٔ امر نمادین و ساختار اجتماعی حاکم برآمده‌اند، خود «آلوده» شده‌اند. تجربه دو آلوده‌انگاری همزمان، زدودن آلودگی‌ها را نزد شاعران دشوارتر کرده است. سوئزکتیویتهٔ شاعر از یک سو توسط خشونت، انفعال، خمودگی، وابستگی و خطر فروپاشی هویتی تهدید می‌شود و از سوی دیگر، توسط

راه‌های پالایشی که خود از آلودگی در امان نمانده‌اند، تهدید می‌شود. این وضعیت، نگرانی سوژه را دوچندان می‌کند. به همین دلیل، شاعران به جست‌وجوی راهی برای نجات و رهایی زنان می‌پردازند. از یک‌سو روش‌ها و شیوه‌های رهایی از آلودگی را ناکافی می‌بینند و از سوی دیگر خود را در برابر تراژدی تکرارشدنی منطق امر نمادین تنها می‌یابند. آن‌ها در میان اطرافیان، هم‌فکری و هم‌پیوندی نمی‌یابند و از اینکه مانند «دیگران» در آلودگی غرق شوند و بدون کشمکش جدی با آن همزیستی کنند، دوری می‌کنند.

- عمری در حضور دقایق / به قالب آدمی می‌نگریستم / تا مگر در آینه / خواهران عقیف را / که تصور مبهوتشان / در آستانه زنجیر / شباهتی چندان به خوشبختی نداشت بنگرم... / که ماندم و ماندند / غریب در پشت شیشه‌ای ممنوع / با تصویرهای مسخر... / آه! (جافری، زخم سایه و بید، ۱۳۶۹: ۹۲).

- معادله‌ای مجهول / در تابوت هندسی زمان / مساواتِ عدل‌پیشه زمین‌گستران بی‌اندیشه / و تقسیم بی‌تساوی اضداد / در فروخوردگی لب‌هایی که وارونه می‌خوانند... (پنهانی، پاییز در دستکش‌های تو، ۱۳۹۴: ۷۷).

- باد پشت در جا مانده است / و همه‌جا / سرشار از دندان‌های سکوتی‌ست / که مرا می‌جوئد! / تمام دردم درد می‌کند / از سکوت می‌ترسم / از آواز قاطع چرخ‌دنده ساعت‌ها بیشتر / آخرین نیمکت جهان را / در کنار تو بخاطر می‌آورم / و با لالایی قرص‌ها / به خواب می‌روم! (کاظمیان، فشنک‌های زنگ‌زده، ۱۳۹۲: ۶۰).

آن‌ها در اشعارشان از خودیگانگی زنان را ترسیم می‌کنند که رخوت، بی‌تفاوتی، یأس و سازش منفعلانه از ویژگی‌های مشهود آنان است. به همین دلیل، شوق زندگی و امید در آن‌ها از میان رفته است. سوژگی‌کنیوتیه آن‌ها با افکاری که در برابر این آلودگی‌ها، نیستی و فروپاشیدگی‌ها مقابله نمی‌کنند، در تضاد است. آن‌ها سوبیه تاریک زندگی زنان را با نگاهی نقادانه می‌بینند، قضاوت می‌کنند و از ورای همان نگاه می‌سرایند. از آنجایی که از عجز و رخوت بیزارند، به جست‌وجوی راه‌حل می‌روند. بنابراین از سوبیه روشن و امیدوارانه زندگی آدمیان نیز غافل نمی‌مانند، اما در این مسیر در ورطه یأس فرو می‌افتند و به تدریج با ناامیدی انس می‌گیرند. با اینکه از یأس و سکوت بیزارند و از اینکه مضامین آلوده‌انگار به سوژگی‌کنیوتیه‌شان نفوذ کرده و هویتشان را «آلوده» کند، در برزخ و هراس دائمی به سر می‌برند.

- نمی‌خواهم / روی این خطی که نشانم می‌کنی / بایستم / من / بر بام جهان / خانه ساخته‌ام / و هیچ دستی / یا نگاهی / باز نمی‌دارد از خودم / و پروازهایم! (پنهانی، و زمین نام دیگر من است، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

- روی تکه‌ای کاغذ / نسیم از شرق می‌وزد / قطاری در کار نبوده است هرگز / ای پرنده! / بالهایت نرسیده است هنوز (جافری، خواب/اتم، ۲۰۱۰: ۳۴).

- زنی بی چراغ / بر آستانه در ایستاده است / و کلمه برای فکر کردن ندارد! /... سنگ قبری با چاپ هزارم / زنی که پیش از خودش مرده بود! (کاظمیان، دایره از دهان پرنده راه‌راه شنیدنی است، ۱۳۹۸).

دهه ۱۳۸۰: خلق آثار انتقادی-اجتماعی

در این دهه، در محتوای اشعار، نقد خوانش اجتماعی از تصویر زن، فرهنگ مردسالارانه، محدودیت‌ها و آرمان‌ها به‌صورتی آشکار قابل مشاهده است. تصورات رایج درباره زن و حضور اجتماعی او در این اشعار، به‌ویژه در نقش‌های گسترده‌ای که برایش در نظر گرفته شده، تأثیر بسزایی در بازسازی و بازآفرینی نقش اجتماعی زن دارد. آرمان‌ها با بهره‌گیری از زبانی شاعرانه و عواطف زنانه به زیبایی پردازش شده‌اند. در این مرحله، آلوده‌انگاری نه صرفاً تجربه‌ای وجودی، بلکه تبدیل به ابزاری نظری و زیبایی‌شناسانه برای افشاگری و مقاومت شده است.

- دختر که نمی‌خندد / دوچرخه نه جانم / دختر کنار مادرش / شبیه درس «ش» بنشیند (زرین، زمین به اوراد عاشقانه محتاج است، ۱۳۸۲).
- من زیبا بودم / همیشه درد / زن بودم / فریادی / که گره می‌خورد با گره روسری‌ام / تا کیبودی تن را کج کند به سیاهی شب / من / دریاها و ابرها را مادرانه شیر دادم / زمین را در تاب گیسوانم خواباندم / من / همیشه زیبا بودم (خوشنود، زمستان بی‌برف، ۱۳۹۹).
- در خاکستر شعله‌های فروخورده / تصویر زنی است که اوج می‌گیرد / کدام آسمان را نشان گرفته‌ای بانو / خطی به تقاطع پرواز کشیده است / کدام آسمان / کدام اوج / بال در بال عقابان زخمی باید کرد (والی‌زاده مرادی، بی‌چتر بی‌کفش بی‌کلاه، ۱۳۹۹).

آغاز دهه ۱۳۹۰: عبور از من زنانگی و دامنه جغرافیایی گسترده‌تر

- شاعران در این دهه با گسترش افق دید و دامنه جغرافیایی خود، کوشیده‌اند تا تحلیل مسائل فراجنسیتی، منطقه‌ای و جهانی را در دستور کار قرار دهد و ضمن تأکید بر حضور اجتماعی خویش، به نقد موضوعات روز جهان مانند جنگ، عدالت، تبعیض و نابرابری بپردازد. این شاعر زن، با فاصله‌گرفتن از دیدگاه‌ها و خوانش‌های محدود نسبت به حضور خود، برخی از مسائل کشوری، منطقه‌ای و جهانی را با زبانی شاعرانه و عاطفی بیان کرده و به تفسیر آن‌ها پرداخته است.
- مرد خود را مرور کرد / ... نوشته بود ... به دخترش / فردا برای کشور ایران چه می‌کنی؟ / در ازدحام زوزه‌ها نالید / دخترم با گرگ‌ومیش‌های خیابان چه می‌کنی؟ (سالاری، زنی که سایه‌اش را گم کرده، ۱۳۹۳).
 - خاورمیانه جای خوبی برای عشق‌ورزی نیست / جاده‌هایش را می‌شناسم / دریاهايش را / و ستمکاران بی‌شمارش را / و مرگ را / که مدام رژه می‌رود / درخواست آن کودک سوری / در روای زنی در عراق / در نامه‌های عاشقانه سربازی / در کار کولبری در کردستان (والی‌زاده مرادی، بی‌چتر بی‌کفش بی‌کلاه، ۱۳۹۹).

نیمه دوم دهه ۱۳۹۰: حضور گسترده در فضای مجازی

فضای مجازی به‌عنوان بستری بی‌نظیر برای تولید محتوای شنیداری، دیداری و نوشتاری، ابزاری ارزشمند جهت اشاعه شعر بانوان شاعر لرستانی فراهم کرده است. این فضا فرصتی برابر برای تولید محتوا و تصویرسازی ایجاد نموده است. در اواخر نیمه دوم دهه ۱۳۹۰ با فراگیر شدن شبکه‌های مجازی و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی مانند اینستاگرام، شاهد تولید محتوای تصویری، عکس‌نوشته و شعرخوانی به‌صورت آنلاین هستیم. دستاورد آن رشد تصاعدی مخاطب بوده است، به‌طوری‌که برخی شاعران مانند سیمین دریکوند، مهتاب سالاری در بستر این شبکه‌ها مخاطبان بالای ۱۰۰ هزار نفر دارند و شاعرانی چون سهیلا ولی‌زاده با برگزاری جلسات آنلاین شعرخوانی هزاران مخاطب را جذب کرده‌اند. زن شاعر در فضای مجازی ضمن طرد محدودیت‌های جنسیتی و در بستری تقریباً برابر به تولید محتوای عاطفی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته و با هویتی مستقل به نقد مقولات اجتماعی و انتقال پیام‌های فرهنگی، اخلاقی و رفتاری می‌پردازد.

تحلیل کلی اشعار بر اساس نظریه آلوده‌انگاری کریستوا

در بسیاری از اشعار، احساس بی‌هویتی و رانده‌شدگی به‌وضوح نمایان است. سوژه در وضعیتی مرزی میان بودن و نبودن گرفتار شده است؛ وضعیتی که با مفهوم آلوده‌انگاری کریستوا همخوانی دارد، جایی‌که مرزهای هویت فرو می‌پاشند و فرد در تعلیقی مبهم و متزلزل قرار می‌گیرد. در برخی از اشعار، بدن زنانه به‌مثابه عرصه‌ای برای تجربه‌ای رنج‌آلود، مرزناپذیر و آلوده‌شده ترسیم می‌شود. بدن

زن به مکانی برای رنج، خودزنی و گسست هویتی بدل شده است. این تصویرپردازی با دیدگاه کریستوا درباره آلوده‌انگاری بدن زنانه مطابقت دارد، جایی که بدن زن، به‌ویژه در پیوند با خون، زخم و درد، به‌عنوان عنصری آلوده تلقی می‌شود. در برخی دیگر از اشعار، مرزهای میان سوژه (من شاعر) و امر آلوده (طبیعت، جامعه، مرگ) از میان می‌رود و نوعی هم‌زیستی میان سوژه و نابودی شکل می‌گیرد. استعاره‌هایی که بیانگر تخریب درونی و بحران هویت است؛ بحرانی که کریستوا آن را نتیجه سرکوب امر آلوده در ناخودآگاه می‌داند. در این اشعار، مفهوم مرگ، نابودی و بیگانگی بارها تکرار می‌شود. مرگ به‌عنوان مرحله‌ای از حذف هویت زنانه به تصویر کشیده شده است. از نگاه کریستوا، مرگ و امر آلوده پیوندی تنگاتنگ دارند و معمولاً سرکوب می‌شوند، اما در لحظات بحرانی - همچون شعرهای زنان - به سطح زبان و بیان راه می‌یابند. همچنین، برخی از اشعار این زنان، آنان را قربانیان نظام‌های اجتماعی و ساختارهای پدرسالارانه معرفی می‌کنند. در این اشعار، شاعر علیه سلطه پدرسالاری اعتراض می‌کند. این سرکوب و به‌حاشیه‌رانی، همان فرآیند طرد و آلوده‌انگاری است که کریستوا به آن اشاره دارد؛ جایی که سوژه زنانه در چارچوب ایدئولوژی پدرسالارانه به حاشیه رانده می‌شود و برای بازتعریف هویت خویش به مبارزه برمی‌خیزد.

نتیجه‌گیری

مضمون‌های استخراج‌شده از این آثار، مجموعه‌ای از درون‌مایه‌های فلسفی، اجتماعی و عاطفی را در بر می‌گیرند که در کنار یکدیگر، تصویری چندوجهی از انسان معاصر، رنج‌های تاریخی و اجتماعی، و تنش‌های درونی او ترسیم می‌کنند. این مضامین، آینه‌ای از واقعیت‌های جوامعی هستند که با چالش‌هایی چون بحران هویت، جنگ، نابرابری و سرکوب دست‌وپنجه نرم کرده‌اند. شاعران این آثار با بهره‌گیری از تصاویر نمادین و زبانی استعاری، تجربه‌های جمعی درد، مقاومت، عشق و سرگستگی را به نمایش می‌گذارند و اشعارشان، فراتر از روایت‌های شخصی، به‌مثابه اسنادی اجتماعی و تاریخی عمل می‌کنند که وضعیت یک نسل یا یک ملت را بازتاب می‌دهند. در واقع، بر مبنای تحلیل نظری و زیبایی‌شناختی صورت‌گرفته، روشن است که اشعار زنان شاعر لرستانی طی چهار دهه گذشته نه‌تنها بازتاب‌دهنده تجربه‌های زنانه در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی نابرابر بوده‌اند، بلکه در قالب ادبیات آلوده‌انگار، به میدان مبارزه‌ای زبانی برای بازآفرینی سوژگی زنانه نیز بدل شده‌اند. این اشعار، همان‌گونه که ژولیا کریستوا توصیف می‌کند، در لبه مرز میان «طرده» و «بازشناسی»، «سرکوب» و «زایش»، «فروپاشی» و «امید» حرکت می‌کنند.

در تاریخ سیاسی، اجتماعی و ادبی لرستان، زنان برای قرن‌ها در سایه قرار داشته‌اند. ریشه این غیاب را باید در ساختارهای اجتماعی، نظام فکری و فرهنگی مبتنی بر مردسالاری و نابرابری در دسترسی به فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و ادبی جستجو کرد. در چنین شرایطی، حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی به‌ندرت امکان‌پذیر بوده است. با این حال، با گذر زمان، زنان به‌تدریج از زبان به‌عنوان ابزاری برای تثبیت هویت و ارزش‌گذاری به زنانگی خود بهره برده‌اند.

در آغاز دهه ۱۳۶۰، تعداد محدودی از شاعران مانند نسرين جافری، معصومه کاظمیان و آفرین پنهانی به تولید محتوا پرداختند. این شاعران با خلق آثار ادبی، اگرچه محدود، با زبان تأثیرگذار شعر و با شهامت و جسارت، و با گذر از موانع فرهنگ مردسالارانه، به بیان افکار و عواطف عاشقانه که خطرپذیرترین حوزه شعری است همت گماردند. اشعار آن‌ها با صراحت و جسارت، ساخت‌های عشق‌ورزی زنانه را ترسیم کرده و با زبانی رازآلود، پیچیده، مبهم و نامتعارف، خواسته‌ها، امیال، افکار، آرمان‌ها و اعتراضات خود را با زبان جذاب شاعرانه به تصویر کشیده‌اند. با این حال، به دلیل پیچیدگی و سنگینی زبان شاعرانه و محدودیت‌های خاص دوران، اشعار این شاعران در محافل محدود شاعرانه و نزد مخاطبان خاص باقی مانده و نتوانستند به جذب مخاطب عام یا گسترش محتوای معنایی خود در سطح گسترده جامعه دست یابند. به‌تدریج، آثاری با رویکرد انتقادی-اجتماعی پدید آمدند که در آن‌ها نقد نگاه جامعه به تصویر

زن، محدودیت‌ها، فرهنگ مردسالار، و رد ساختارهای فرهنگی و حقوقی با گرایش‌های زن‌ستیزانه در محتوای اشعار زنان برجسته‌تر شد. آرمان‌ها با زبانی شاعرانه و آمیخته با عواطف زنانه شکل گرفتند. از آغاز دهه ۱۳۹۰، شاعران زن لرستانی، فراتر از چارچوب تنگ زنانگی، با نگاهی عمیق‌تر به مسائل اجتماعی و گستره جغرافیایی وسیع‌تر، به بررسی موضوعات فراجنسیتی، منطقه‌ای و جهانی روی آوردند. آن‌ها ضمن تأکید بر نقش اجتماعی فرد، به نقد چالش‌های جهانی مانند جنگ، عدالت، تبعیض و نابرابری پرداختند. در نیمه دوم دهه ۱۳۹۰، شاعران با حضور پررنگ در فضای مجازی به خلق تصاویر شاعرانه و جذب مخاطب روی آوردند. این فضای منحصربه‌فرد دیداری، نوشتاری و گفتاری، بستری برای انتشار آثار ادبی‌شان فراهم کرد. ظرفیت بی‌همتای فضای مجازی برای مخاطب‌سازی، به نشر آثار آن‌ها کمک کرد و فرصتی نسبی برای دیده‌شدن زنان شاعر و گسترش نفوذ آثارشان در میان عموم مردم پدید آورد. با این حال، هرچند مخاطب‌سازی و اشاعه اندیشه‌ها در اواخر دهه ۱۳۹۰ به خوبی انجام شد، این روند به ایجاد گفتمانی فراگیر یا تحولی اساسی در افکار و اندیشه‌های جامعه لرستان منجر نشد. نگرش‌های سنتی و تصویرسازی تاریخی از زن، که طی هزاران سال شکل گرفته، همچنان پابرجاست و با وجود مدرنیته و تغییرات در سبک زندگی، افکار و تصورات نیمه‌سنتی درباره زن و حضور اجتماعی او کماکان دیده می‌شود. به بیان دقیق‌تر، نوعی تأخر فرهنگی در نگاه اجتماعی به زن وجود دارد. این موضوع در آثار ادبی نیز بازتاب یافته و نقد آن به‌وفور مشاهده می‌شود. شاعران و فعالان اجتماعی زنان لرستان، با آگاهی از این مسئله، در تلاش‌اند تا خوانش سنتی از زن را کنار بزنند.

به‌عبارتی‌دیگر، در دهه‌های نخست، زبان شعری عمدتاً در وضعیت بحرانی سکوت، خفقان، و گم‌گشتگی سوژه گرفتار است؛ اما از همین بستر، با ورود امر نشانه‌ای، جریان شاعرانه‌ای آغاز می‌شود که به تدریج امکان مقاومت را فراهم می‌سازد. این تحول از «سوژه منفعل و رانده‌شده» به «سوژه خلاق و مقاوم» در دل فرآیند آلوده‌زدایی از خویشتن، زبان، تاریخ و جامعه رخ می‌دهد. شعر، نزد این زنان، بیش از آنکه صرفاً بیانی هنری باشد، کنشی وجودی برای پالایش است؛ پالایشی از وضعیت‌های آلوده‌کننده‌ای چون خشونت جنسیتی، ساختارهای مردسالار، نابرابری معرفتی، حذف سیاسی، و حتی طرد درونی‌شده از سوی خود زن. اینجا، زبان شاعرانه نه بازتاب وضع موجود، بلکه وسیله‌ای برای تخریب و بازسازی است؛ تخریب ساختارهای مسلط معنا و بازسازی مرزهای فروپاشیده هویت زنانه.

اما مهم‌ترین بُعد نظری یافته‌ها، تطابق آن‌ها با تلقی کریستوا از آلوده‌انگاری دوگانه است: آلودگی نه‌تنها در نظم سلطه‌گر بیرونی، بلکه در ابزارهای رهایی‌یابی نیز وجود دارد. به‌عبارتی‌دیگر، سوژه در کشاکشی دوگانه گرفتار است: می‌خواهد از آلودگی بگریزد، اما راه‌های نجات نیز آلوده‌اند. این وضعیت، که آن را می‌توان «سوژگی‌کنیویته مضاعفاً تهدیدشده» نامید، در اشعار زنان شاعر لرستانی به‌گونه‌ای دردناک، چندلایه و پر قدرت ترسیم شده است. این شاعران، با شهامت و حساسیت زبانی، از دل این فروپاشی دوگانه، امکانی تازه برای معنا، برای سوژگی و برای کنش اجتماعی خلق می‌کنند.

در نهایت، می‌توان گفت که شعر زنان لرستانی در این دوره نه‌تنها در پی بازنمایی واقعیت است، بلکه تلاشی است برای بازآفرینی آن؛ تلاشی آلوده‌زدایانه برای بازسازی خویشتن، زبان، و جهان. در این مسیر، نظریه آلوده‌انگاری کریستوا چارچوبی غنی برای درک این تحول فراهم می‌آورد، چرا که نشان می‌دهد چگونه شعر، به‌مثابه زبان مرزی، می‌تواند هم مکانی برای فاش‌سازی آلودگی باشد و هم ابزاری برای زدودن آن. جایی که زنان به‌طور هم‌زمان در درون و بیرون نظم اجتماعی معلق‌اند و با مفاهیمی چون آلودگی، مرگ و سرکوب دست‌به‌گریبان‌اند. شعر زنان، در این میان، همچون شورشی زبانی علیه این سرکوب عمل می‌کند و مرزهای میان آلوده و مقدس، زنانه و مردانه، و هستی و نیستی را در هم می‌ریزد. شاعران در این مسیر، در پی پاکسازی ذهن خود از ناپاکی‌ها هستند و

می‌کوشند زوال هویت و فروپاشی ارزش‌های انسانی را از خود دور کنند، درحالی‌که در نبردی پیوسته با آلودگی‌های فردی و اجتماعی به سر می‌برند.

منابع

- پنهانی، آفرین (۱۳۸۸). *و زمین نام دیگر من است*. تهران: روزگار.
- پنهانی، آفرین (۱۳۹۴). *پاییز در دستکش‌های تو*. تهران: هنر رسانه اردیبهشت.
- توانا، محمدعلی؛ آذرکمند، فرزاد (۱۳۹۳). «سوژگی‌های زن و رهایی در اندیشه کریستوا: ایده‌ای برای مشارکت امر نشانه‌ای خلاق در عرصه عمومی امر نمادین». *زن در توسعه و سیاست*، ۱۲(۲): ۱۸۷-۲۰۶.
- جافری، نسرين (۱۳۸۲). *به سمت هرگز، به سوی هیچ*. تهران: دارینوش.
- جافری، نسرين (۱۳۶۹). *زخم سایه و بید*. تهران: شیفته.
- جافری، نسرين (۱۳۷۹). *نیمی از مرا کشته‌اند*. تهران: دارینوش.
- جافری، نسرين (۱۳۷۵). *رمل هندسی آفتابگردان*. تهران: دارینوش.
- جافری، نسرين؛ مسعودی، نصرت‌الله (۱۳۸۲). *و ما همچنان ترانه خواندیم*. خرم‌آباد: افلاک.
- جافری، نسرين (۲۰۱۰). *خواب اتم*. سوئد: ماهود.
- خشنوند، راهبه (۱۳۹۸). *به زبان درناها*. خرم‌آباد: پریسک.
- خشنوند، راهبه (۱۳۹۹). *زمستان بی‌برف*. خرم‌آباد: پریسک.
- زرین، رویا (۱۳۸۲). *زمین به اوراد عاشقانه محتاج است*. تهران: پیام امروز.
- سالاری، مهتاب (۱۳۹۳). *زنی که سایه‌اش را گم کرد*. تهران: کتاب درنا.
- کاظمیان، معصومه (۱۳۹۸). *دایره از دهان پرنده راه‌راه شنیدنی است*. تهران: قلم اعظم.
- کاظمیان، معصومه (۱۳۹۲). *فشنگ‌های زنگ‌زده*. تهران: روزگار.
- گلدمن، لوسین (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی ادبیات*. محمدجعفر پوینده. تهران: چشمه.
- معمار، داریوش (۱۳۹۴). *مسئله مردم: بررسی زمینه‌های جامعه‌گرایی در شعر امروز ایران*. مشهد: بوتیمار.
- مک‌آفی، نوئل (۱۳۹۲). *ژولیا کریستوا*. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: مرکز.
- والی‌زاده مرادی، سهیلا (۱۳۹۹). *بی‌چتر بی‌کفش بی‌کلاه*. تهران: سیب سرخ.
- ولک، رنه؛ وارن، آستین (۱۳۸۸). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵). *شعر پارسی و مردم*. مشهد: انتشارات پازنگ.
- Goldmann, L. (1992). *Sociology of Literature* (M. J. Pouyandeh, Trans.). Tehran: Cheshmeh. (In Persian).
- Grosz, Elizabeth. (1990). *Jacques Lacan: A Feminist Introduction*. Routledge.
- Jafari, N. (1990). *The Wound of Shadow and the Willow*. Tehran: Shifteh. (In Persian).
- Jafari, N. (1996). *The Geometric Sand of the Sunflower*. Tehran: Dārinoš. (In Persian).
- Jafari, N. (2000). *They Have Killed Half of Me*. Tehran: Dārinoš. (In Persian).
- Jafari, N. (2003). *Toward Never, Toward Nothing*. Tehran: Dārinoš. (In Persian).
- Jafari, N. (2010). *Atomic Sleep*. Sweden: Mahood. (In Persian).
- Jafari, N., & Masoudi, N. (2003). *And Yet We Kept Singing Songs*. Khorramabad: Aflak. (In Persian).
- Kazemian, M. (2013). *Rusty Bullets*. Tehran: Rozegar. (In Persian).
- Kazemian, M. (2019). *The Circle Is Audible from the Mouth of a Striped Bird*. Tehran: Qalam-e Azam. (In Persian).
- Khoshnood, R. (2019). *In the Language of Cranes*. Khorramabad: Parisk. (In Persian).
- Khoshnood, R. (2020). *Snowless Winter*. Khorramabad: Parisk. (In Persian).
- Kristeva, Julia. (1982). *Powers of Horror: An Essay on Abjection*. Columbia University Press.

- McAfee, N. (2013). *Julia Kristeva* (M. Parsa, Trans.). Tehran: Markaz. (In Persian).
- McAfee, Noëlle. (2003). *Julia Kristeva*. Routledge.
- Memar, D. (2015). *The Question of the People: A Study on the Grounds of Social Orientation in Contemporary Iranian Poetry*. Mashhad: Bootimar. (In Persian).
- Oliver, Kelly. (1993). *Reading Kristeva: Unraveling the Double-bind*. Indiana University Press.
- Panhani, A. (2009). *And the Earth Is Another Name for Me*. Tehran: Rozegar. (In Persian).
- Panhani, A. (2015). *Autumn in Your Gloves*. Tehran: Honar-e Rasaneh-ye Ordibehesht. (In Persian).
- Salari, M. (2014). *The Woman Who Lost Her Shadow*. Tehran: Ketab-e Dorna. (In Persian).
- Tavana, M.-A., & Azarkamand, F. (2014). Female subjectivity and liberation in Kristeva's thought: An idea for the participation of the creative semiotic in the symbolic public sphere. *Women in Development and Politics*, 12(2), 187–206. (In Persian).
- Valizadeh Moradi, S. (2020). *Without Umbrella, Without Shoes, Without Hat*. Tehran: Sibe Sorkh. (In Persian).
- Wellek, R., & Warren, A. (2009). *Theory of Literature* (Z. Movahed & P. Mohajer, Trans.). Tehran: Elmi va Farhangi. (In Persian).
- Yahaghi, M.-J. (1996). *Persian Poetry and the People*. Mashhad: Pajang Publications. (In Persian).
- Zarrin, R. (2003). *The Earth Needs Devotional Chants of Love*. Tehran: Payam-e Emrooz. (In Persian).